

شاملو و نوروز

علی سجادی

سخنی بر کتاب: «احمد شاملو در پس آینه»

نوشته بهرام گرامی



«نوروز نه فقط مطلقاً جشن گرفتن ندارد، بلکه بهتر است به‌عنوان نامبارک‌ترین روز سراسر تاریخ ایران روز عزای ملی اعلام شود.» (!!!)

احمد شاملو، نوروز ۱۳۵۷، نیویورک در اجتماع کنفدراسیون دانشجویان ایرانی

گرچه با دلق ملامع می‌گلگون عیب است

مکنم عیب کز او رنگ و ریا می‌شویم (حافظ)

کتاب «احمد شاملو در پس آینه»، بررسی زندگی و شخصیت شاملو را، جدا از شعرش، در زیر ذره‌بین واقع‌نگری قرار داده است.<sup>۱</sup> عنوان کتاب را مؤلف، بهرام گرامی، از این غزل حافظ وام گرفته که می‌فرماید «در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند/ آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم!» در پشت جلد کتاب چنین می‌خوانیم:

«این دفتر یک نقد ادبی نیست، گامی ست برای بهتر شناختن و بیشتر شناساندن احمد شاملو با استفاده از منابع معتبر و موجه. مباد کسی به گمان نادرست افتد که این مستند بی‌صوت و حرکت سعی در تبلیغ یا

<sup>۱</sup> - بهرام گرامی، «احمد شاملو در پس آینه»، انتشارات علمی (تهران) و شرکت کتاب (لُس آنجلس)، ۲۹۶ صفحه، ۱۴۰۱. این کتاب را می‌توان از آمازون یا سایت شرکت کتاب تهیه کرد.

تخریب کسی دارد، کسی که با احاطه بر واژگان فارسی و چیدمان و کاربُرد دُرست آنها پیام خود را به شکلی بدیع و اثرگذار بر جان و دل مخاطبان خود نشانده است. با آنکه شخصیت و رفتار یک هنرمند و شیوه زندگی او ربطی به هنرش ندارد و از هنرمند فقط باید هنرش را در نظر داشت و قدردان آن بود، در مورد شاملو بسیاری از جوانان هر نسل، نه تحت تأثیر هنر او که تحت تأثیر شهرت او، وی را الگویی مناسب برای تقلید دانسته‌اند. این دفتر در تناقض آشکار با این ادعای شاملوست که "در خانه‌ای شیشه‌ای زندگی می‌کنم و چیزی برای پنهان کردن ندارم."



علی سجادی



بهرام گرامی

نگاهی به سرفصل‌ها و مروری در کتاب نشان می‌دهد که مؤلف در نیل به هدف خود، یعنی شناساندن شاملوی واقعی موفق بوده است. یافته‌های مؤلف از تاریخ و محل تولد شاملو گرفته تا داستان زندان رفتن و «اشتغال» او در وزارت کشاورزی، سفارت مجارستان، دانشگاه بوعلی سینا و فرهنگستان زبان را در بر می‌گیرد، و با خواندن آن در می‌یابیم که هر یک از این یافته‌ها، فرسنگها با آنچه در فضای مجازی درباره این شاعر نامدار گفته و نوشته می‌شود فاصله دارد.

از نظر سیاسی هم مخالفت‌های صوری شاملو با حکومت پهلوی، کثیری را به اغوا کشانده و بر ذهن و زبان جوانان دو سه نسل اثرگذار بوده است. اما به‌رغم این مخالف‌خوانی‌ها، بخشی از کتاب به تفاهم نهانی شاملو با شهبانو فرح پهلوی و برخورداری وی از کمک‌های بی‌دریغ مشارالیه اختصاص یافته است.

در این تحقیق آمده است که پدربزرگ و مادربزرگ پدری شاملو اهل کابل و هرات و پدربزرگ و مادربزرگ مادری او اهل قفقاز و اوکراین بودند. اینکه نیای او هیچ‌یک بومی و ساکن ایران نبوده‌اند به خودی خود اهمیتی ندارد، اما در خلال گفته‌ها و نوشته‌های او، جابه‌جا و مکرر می‌بینیم که نگاه او نسبت به شعر و ادبیات کهن فارسی،

و فرهنگ ایران زمین، از آیین های نوروزی گرفته تا موسیقی ایرانی، و به طور کلی ایران و ایرانی، رنگ و بوی بومی ندارد. (صفحه ۴)<sup>۱</sup>

به طور مثال شاملو درباره موسیقی ایرانی می گوید:

«شما می توانید تمام مجموع این موسیقی سنتی را یا با تار یا با کمانچه یا با یک ساز دیگری بنشینید از هشت صبح تا ظهر همه اش را بزنید. آخه این شد موسیقی؟!... از یک پیش درآمد شروع می شه، یک چهارمضراب می زنه، بعد یارو عرعر می کنه، بعد یک تصنیف می خونه، بعد نمی دونم یک رنگ نمی دونم چیچی میچی می زنه و تموم... من دیگه انقدر نفرت زده ام از این موسیقی که اصلاً حوصله گوش دادنش را ندارم.» (ص ۱۶۹)

شاملو چنین می نماید که در موسیقی به غرب نظر دارد، اما نزدیکان او می گویند هیچ گاه ندیده و نشنیده اند که شاملو درباره قطعه ای یا اثری از موسیقی کلاسیک غربی نقد و نظری داشته باشد. (ص ۱۷۰)

یا درباره شاعرانی چون سعدی که قرنهایست اساس تفکر اجتماعی از ایران تا شبه قاره هند بر گفتار آنها استوار بوده با ناآگاهی تمام و الفاظی سخن می گوید که خواننده گمان می برد وی هرگز هیچ سخنی از سعدی را نخوانده و درک و فهم نکرده است:

«سعدی را من به هیچوجه شاعر نمی دونم، مطلقاً... سعدی عمیق نمی اندیشد... در او هرچه هست لفاظی است، نه اندیشه پردازی... حدود هزار و صد سال از پیدایش شعر فارسی می گذرد، ما غیر از یکی دو تا انگشت شمار شاعر نداشتیم، غیر از مثلاً حافظ، خُب توی قلمرو کلاسیک ها. وقتی که می آیم توی به اصطلاح قرن بیستم، ما می بینیم که واقعاً شاعری نبوده، در زبان فارسی ما شاعری نداشتیم، تعریفی از شعر نداشتیم. از نیما به این طرف ما در واقع تونستیم شعر را بشناسیم، شعر را درک کنیم... متأسفانه منتقد تیزهوش نداشتیم، در نتیجه تعریفی نتوانستند برای شعر، شعر واقعی، به دست بدهند.» (ص ۱۸۱)

مؤلف در بخشی دیگر از کتاب، نشان می دهد که اگرچه شاملو هیچ زبان خارجی نمی دانسته، اما نامش به عنوان مترجم بر روی ده ها کتاب به چشم می خورد.

رضا براهنی می گوید: «بار دوم که شاملو آمد به آمریکا روشن نبود برای چه آمده است... خصوصاً که زبان هم بلد نبود، با مترجم هم که نمی شود مبارزه کرد.»

<sup>۲</sup> - همه شماره صفحاتی که در این مقاله داخل پرانتز آمده، اشاره به صفحات کتاب بهرام گرامی است.

مهشید امیرشاهی می گوید: «شاملو در سفرش به کالیفرنیا مرا در مجلسی دید و گفت: «ببخشید من به سخنرانی شما نیامدم، چون به زبان انگلیسی بود.»



«در دومین کنگره بین‌المللی ادبیات در شهر ارلانگن آلمان که همزمان به چهار زبان انگلیسی، فرانسوی، اسپانیولی و آلمانی ترجمه می‌شد، شاملو تنها شرکت‌کننده‌ای بود که برای یک هفته مترجم زبان مادریش او را برای انجام امور شخصی همراهی می‌کرد.»

در ارتباط با نیاز به مترجم، شاملو می‌گوید «دو جوان با محبت ایرانی در دانشگاه کلمبیا در نیویورک کیف و ساک محتوی کاغذها و غیره را به کول کشیدند و آوردند تا ایستگاه اتوبوس و ایستادند تا من سوار اتوبوس بشوم و به راننده گفتند که من چیز سنگین نباید بلند کنم و موقع پیاده شدن کمکم کند.» (ص ۷۷)

ابراهیم گلستان می‌گوید: «اعتمادزاده دُن آرام را برداشته بود ترجمه کرده بود، بعد شاملو برمی‌دارد و این را بازنویسی می‌کند، آخر تو که نه انگلیسی می‌دانستی نه فرانسه و نه روسی، برداشته‌ای ترجمه‌ای این آدم را جلو خودت گذاشته‌ای و بازنویسی می‌کنی؟ شاید اعتمادزاده غلط ترجمه کرده باشد، اگر این‌طور باشد تو چه چیزی داری بگویی؟» (ص ۷۴)

بی‌اطلاعی شاملو از فرهنگ و ادب ایران محدود به نفی شاعران و متفکرانی چون سعدی نیست، انتشار «حافظ به‌روایت احمد شاملو» نشانی دیگر از این بی‌اطلاعی بود. مقدمه کتاب را که قرار بود شیوه تصحیح شاملو و نگاه او را به حافظ تشریح کند، رحمان هاتفی نوشته بود (ص ۹۴).

«شروین و کیلی پس از خواندن حافظ شاملو فهمیده که شاملو حتی دیوان حافظ را از رو نمی‌توانسته دُرُست بخواند.» (ص ۱۰۰)

ایرج پزشکزاد می‌نویسد:

«به تصدیق دوست و دشمن در طول هفت سده هیچ دشمن خونخواری چنین تطاولی به حافظ نکرده است. نمی دانم شاملو به عظمت خرابکاری خود شعور کافی دارد یا نه و آیا این قضاوت دوست شاعرش نعمت میرزازاده را که می گوید حافظ شاملو یک شرمساری ملی است را شنیده است یا نه؟»

ابراهیم گلستان می گوید:

«شاملو این جاودانه ابرمرد تاریخ معاصر بود که شعر نمی فهمید، نقطه گذاری هم نمی فهمید و شاید خیلی چیزهای دیگر هم نمی فهمید.» (ص ۱۰۱)

اما فقط شعر و ادبیات کهن نبود که شاملو در آن دستی نداشت. شاعر پرآوازه در برخی دیگر از مسائل فرهنگی اظهار نظرهای «دقیقی» می کرد که همه دلیلی بر بی اطلاعی او بود. از جمله شاملو در سخنرانی جنجال برانگیز خود در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی، ضحاک را مُصلح اجتماعی، مبارز طبقاتی و دارای روحیه انقلابی دانست و کاوه آهنگر را عنصری ضدّ مردمی و مقابل توده های مردم شناساند و گفت که فردوسی براساس منافع طبقاتی و معتقدات شخصی، ضحاک را غیرمنصفانه ظالم و خونخوار معرفی کرده و کاوه را مظهر انقلاب توده ای دانسته است. او در این گفتار از فردوسی به عنوان گریز (= حرامزاده) نام می برد.

احمد کریمی حکاک در مورد سخنرانی شاملو می گوید:

«شاملو متأسفانه شاید به این دلیل که با ابزار و حتی الفبای پژوهش تاریخی هم آشنایی نداشت... در این کار سخت به بی راهه رفت و سخنانی ناروا و نادرست درباره آثاری همچون شاهنامه بر زبان آورد.» (ص ۱۵۶)

ایرج وامقی در این مورد می گوید:

«شاملو خیال می کند داستان های شاهنامه را شخص فردوسی ساخته و پرداخته و پنداشته که فردوسی رمان تاریخی نوشته است. این است اطلاع شاملو از بزرگ ترین کتاب فارسی طی قرن ها و هزاره ها. او حتی مرور سطحی هم بر شاهنامه نکرده... شاملو حق بود وقتش را صرف مطالعه در تاریخ و فرهنگ و ادب ایران می کرد که چنین آبروریزی به بار نیاید.» (ص ۱۵۷)

هوشنگ ابتهاج (سایه) می گوید:

«شاملو در میان دوستان ما از نظر هنری از هیچ کس کمتر نبود، ولی سواد کار نداشت. زندگی به اش مجال نداده بود که بشینه و کتاب بخونه... به هر حال برای اینکه بدوینم شاملو چقدر با زبان فارسی آشنا بوده

کافیه به همین نوارهایی که توش شعرهای حافظ و خیام و مولانا رو خونده توجه کنید که چقدر غلط لفظی و معنایی داره... واقعا نمی‌دونم شاملو چندتا متن کلاسیک خونده باشه.» (ص ۱۶۰)

سالها پیش از این درباره «میزان ناآگاهی شاملو از مهم‌ترین اثر فارسی» - یعنی شاهنامه فردوسی - در ماهنامه پرا<sup>۱</sup> نوشته بودم این ناآگاهی:

«در حدی است که انسان واقعاً حیران می‌ماند که آیا ممکن است کسی... تا این حد از مهم‌ترین متن اسطوره‌ای/ تاریخی و ادبی و طنش بی اطلاع باشد؟!... اگر شاملو فقط مقدمه شاهنامه فردوسی را با عنوان گفتار اندر فراهم آوردن شاهنامه خوانده بود، به شرط آنکه زبان آن را فهم می‌کرد، درمی‌یافت که فردوسی فقط یک راوی صادق بوده است... و به صراحت می‌گوید که وی داستان‌های دوران باستان را از روی منابع قدیمی به نظم کشیده است. فردوسی فقط راوی داستان است نه سازنده و به وجود آورنده آن. بنابراین شاملو شاهنامه را اصلاً نخوانده و کاملاً از آن بی‌اطلاع است، یا اگر هم آن را خوانده به دلیل عدم تسلط به زبان فارسی آن را فهم نکرده است...»

و شاید از همین روست که خودش می‌گوید: «بنده با فردوسی هیچ میانه‌خوشی ندارم. دعوتان می‌کنم بروید پنج شش صفحه اول شاهنامه را بخوانید ببینید اصلاً ابیاتی از این سست‌تر و بی‌معنی‌تر می‌شه یا نه؟» (ص ۱۶۳) اظهار نظر شاملو درباره نروز هم دست کمی از اظهار نظر او درباره هنر و ادبیات ایران ندارد:

«من هرگز به این آیین توجه نداشته‌ام، یعنی جزو مسائل قابل توجه زندگی من نبوده است و نه تنها با این مراسم، بلکه به طور کلی با هرگونه مراسم و تشریفاتی دشمن هستم. مطلقاً اینکه در مورد تحویل سال و آغاز سال جدید در خانه باشم و پای سفره هفت‌سین بنشینم، کار من نیست. حتی برای دید و بازدید هم خود را مقید نمی‌دانم... اگر امکانش باشد از تعطیلات نوروزی برای سفر استفاده می‌کنم... نوروز برای من یکی از روزهای معمولی است... یک تشریفات خسته‌کننده و بدون منطق و گرفتاری‌های وحشتناک که سایه‌اش را همواره در تمام نوروزهای کودکی در قیافه بزرگترها احساس می‌کردم... چون شب عید بود، پیشانی‌ها چین‌خورده، چشم‌ها گودرفته، افکار درهم، قیافه‌ها خسته بود و درعین حال همه می‌کوشیدند چهره غم‌زده و درهم‌رفته خود را شاد نشان دهند چون عید در پیش بود. این تظاهرهای تلخ را به یاد دارم... که عید است و باید زندگی را تغییر داد. خلاصه بگویم: هیاهوی بسیار برای هیچ و هنوز هم از سه ماه قبل از عید گرفتاری‌های مربوط به نوروز آغاز می‌شود. من با هر سنت دست‌وپاگیری

<sup>۳</sup> - علی سجادی، «زمینه‌های انکار و دشمنی با فرهنگ ایران، نمونه جهاد احمد شاملو در این راه»، ماهنامه پرا، سال پانزدهم، شماره ۱۷۱، فروردین ۱۳۷۹ (حدود چهار ماه قبل از فوت شاملو).

مخالقم، به خصوص سنتی که منطق کودکانه داشته باشد و خواه‌ناخواه به دلیل بی‌منطق بودن، به صورت یک مسئله زاید تشریفاتی دربیاید... خلاصه می‌گویم: به نظر من مراسم نوروز کاریکاتوری‌ترین مراسم دنیاست. به من احساس ریشخند آمیزی دست می‌دهد.<sup>۱</sup>

شاملو در نوروز ۱۳۵۷، نزدیک به یک سال قبل از انقلاب، در جشن نوروزی سازمان دانشجویان ایرانی در نیویورک نیز سخنرانی خود را با عنوان "افق روشن" با این حکایت درباره نوروز آغاز کرد:

«نوجوان ده یازده ساله‌ای ناوه‌کشی می‌کرده یعنی از صبح تا غروب ناوه پُر از گِل را روی شانه‌اش از نردبان بالا می‌بُرده تا استاد بنا آن بام را کاه‌گِل اندود کند. وقتی از نردبان پایین می‌آمد و ناوه خالی را از گِل پُر می‌کرد، پیش از آنکه برش دارد بگذارد روی شانه‌اش و راه بیفتد، زیرچشمی این ور و آن ورش را می‌پایید که کسی نبیند، بعد به سرعت بند تمبانش را وا می‌کرد، گره شلی به‌اش می‌زد و ناوه را برمی‌داشت... گره شل را طوری از روی حساب می‌بست که وقتی به بالای نردبان می‌رسید کم و بیش تمبانش پایین افتاده بود. این بود که بالای نردبان ناوه را می‌گذاشت زمین، تمبانش را بالا می‌کشید، بندش را سفت می‌کرد و ناوه را برمی‌داشت و می‌بُرد پس دست اوستای بنا خالی می‌کرد و دوباره برمی‌گشت و همان شل کن سفت کن را از سر می‌گرفت... من هروقت به سنت شادی‌های نوروزی فکر می‌کنم، بی‌درنگ آن لحظه راحت باش ناوه کش برایم تداعی می‌شود: یک دلخوش‌کنک موقت، یک لحظه فراغت دروغین... ملتی که قرن‌هاست به کار گِل واداشته شده، به عقیده من در این آیین نوروزی، در این جشنی که از فرط زورکی بودن غم‌انگیز است، همان، بند تمبانش را سفت می‌کند، مجالی سنتی برای یک جور خوشی کلیشه‌ای قلبی سنتی... من هرچه فکر می‌کنم به این نتیجه می‌رسم که اگر این روز به مناسبت آغاز فاجعه‌ای جشن گرفته شده است که دو هزار و پانصد سال است بر خلق‌های ایران گذشته، نه فقط مطلقاً جشن گرفتن ندارد، بلکه بهتر است به‌عنوان نامبارک‌ترین روز سراسر تاریخ ایران روز عزای ملی اعلام شود.<sup>۲</sup>»

فضای محدود «آرمان» اجازه نمی‌دهد به بقیه ناراستی‌های شاعر بزرگ خلق‌ها که در کتاب بهرام گرامی آمده پردازم، پس حسن ختام را از استاد بزرگ شفیع کدکنی نقل می‌کنم که درباره این کتاب و مندرجات آن به

<sup>۴</sup> - فریده گلبو، مصاحبه با شاملو، ۱۳۵۱، مجله زن روز. سندباد در سفر مرگ، مجموعه گفتگوهای احمد شاملو، زیر نظر آیدا شاملو، نشر چشمه، ۱۳۹۶، صفحه ۲۰۰-۲۰۲. اطلاعات بانوان، شماره نوروز ۱۳۵۰/۱۲/۲۵. صفحه ۱۲ و ۱۰۵

<sup>۵</sup> - علی سجادی، همان جا.

**علی سجادی:**

دقت و صراحت گفته است:

«حتماً این کتاب را باید بخوانید چون سرسوزنی از هوچیگری‌های روزنامه نویسان بی‌سواد، طی پنجاه شصت سال، که بخش عظیمی از شخصیت این شاعر عزیز و ارجمند عصر ما را در ذهن جوانان و حتی غیرجوانان تشکیل داده‌اند در آن نیست. این کتاب آن یاهوها و هوچیگری‌ها را سطر به سطر با کنار هم گذاشتن فکت‌ها نشان داده است. من عقیده‌ام بر این است که این کتاب بهترین کتابی است که راجع به یک شاعر معاصر نوشته شده است. بسیار کتاب خوبی‌ست. به همه دوستان و علاقمندان شعر معاصر توصیه می‌کنم این کتاب را بخوانند. این کتاب خیلی خیلی اسطوره‌زدایی و هوچیگری‌زدایی کرده از شخصیت این شاعر بزرگ عصر ما.»

نوشتن و انتشار این کتاب توسط بهرام گرامی، خدمتی بزرگ به تاریخ و ادبیات معاصر ایران است.

ای کاش برخی دیگر از محققان ایرانی با همین دقت و فراست به دیگر چهره‌های فرهنگ و سیاست ایران می‌پرداختند و از شخصیت آنها به قصد خدمت به فرهنگ و تاریخ ایران پرده برداری می‌کردند!

**نوشتن و انتشار این کتاب  
توسط بهرام گرامی، خدمتی  
بزرگ به تاریخ و ادبیات معاصر  
ایران است.**

**ای کاش برخی دیگر از  
محققان ایرانی با همین دقت و  
فراست به دیگر چهره‌های  
فرهنگ و سیاست ایران می-  
پرداختند و از شخصیت آنها به  
قصد خدمت به فرهنگ و  
تاریخ ایران پرده برداری می-  
کردند!**

**علی سجادی،**

**واشینگتن دی سی**

**فوریه ۲۰۲۳**